

آن‌ها با الغاء حق رأی عمومی فقط یک قدم فاصله دارند!

پیام سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به اعضاء و فعالین حزب کمونیست ایران

رفقای عزیز سلام‌های گرم ما را بپذیرید!

ما لحظات دشواری که شما در این روزها از سر می‌گذرانید را احساس می‌کنیم و با نگرانی مباحثات شما که در سطح علنی انعکاس یافته و می‌یابد را دنبال می‌کنیم. سرنوشت کومه‌له و حزب کمونیست ایران، که کمونیست‌ها و مبارزین فراوانی در راه آرمان‌های آن به شهادت رسیده‌اند و بخش قابل توجهی از اعضاء و کادری‌های امروز آن نیز سالیان دراز در صفوف آن فعالانه مبارزه کرده و در دستاوردهای ارزشمند آن سهیم بوده‌اند، هم برای آن‌ها که هم دوش شما فعالیت می‌کنند و هم برای سازمان‌ها، محافل و فعالین مستقل چپ، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و در نتیجه همگی- به جز بخش ناچیزی که فرست‌طلبانه در صدد بهره‌برداری فرقه‌ای از این بحران هستند- نگران سرانجام مباحثات شما می‌باشند.

ما بدون آن‌که در این لحظه بخواهیم در باره علل و انگیزه‌های اختلافات سیاسی شما و ماهیت بحران موجود اظهارنظر کنیم، بر این نکته تأکید می‌کنیم که در لحظه حاضر وجه تشکیلاتی این بحران خود را برجسته‌تر ساخته است و به همین دلیل نیز هر دو طرف اختلافات بر این نکته تأکید دارید که یک دور مباحثات در باره اختلافات لازم است تا نظرات دو طرف صیقل یابد و صف‌بندی‌ها به طور آگاهانه انجام گیرد. از این رو توصیه‌ی رفیقانه ما به شما این است که تمامی تلاش خود را به کار گیرید تا از انشعاب زودرسی که خود نیز نگران آن هستید، جلوگیری کنید. با توافق بر روی یک سری قراردادهای دموکراتیک تشکیلاتی که مباحثات آزادانه و علنی را امکان‌پذیر سازد؛ حقوق اقلیت را تضمین کند و در عین حال حیات سیاسی حزب کمونیست ایران و کومه‌له را به خطر نیاندازد، بحران موجود را مهار کنید و زمینه را برای بحث‌های فعال و سازنده مساعد سازید.

شما نیک می‌دانید که در شرایط کنونی که جامعه ایران در یک دوره از تحول خود به سر می‌برد و هر روز می‌توان چشم‌انظار حادثه‌ای بود که شرایط نوینی را رقم زند، حضور منسجم و یک‌پارچه حزب کمونیست ایران و کومه‌له برای تأثیرگذاری بر تحولات جاری سیاسی کشور، همدوش دیگر نیروهای سوسیالیست و انقلابی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فلج‌شدن چنین نیرویی به دلیل بحران‌های درون تشکیلاتی و اختلافاتی که می‌تواند تحت‌الشعاع اشتراکات بسیار و آرمان‌های مشترک قرار گیرد، امری نیست که بتوان مسئولیت آن‌را در این شرایط حساس پذیرفت. لازم به تأکید نیست که آثار زبان‌بار این بحران و خطر انشعاب، در شرایطی که وظایف موقه‌ی مهمی در برابر شما و تمامی نیروهای چپ قرار دارد، قابل‌جبران نخواهد بود. از این رو بزرگ کردن اختلافات کنونی و گام برداشتن به سوی انشعاب به هر دلیل، پاسخ مناسب و مستولانه به این وظایف را، در سایه قرار خواهد داد و فرصت‌های زیادی را نابود خواهد ساخت.

در پایان بار دیگر، رفیقانه از شما دعوت می‌کنیم که با احساس مسئولیت، با هوشیاری کامل، با تأکید بر اشتراکات زیاد و آرمان‌های مشترک، با تکیه بر پیوندهای مبارزاتی که در طی سالیان طولانی مبارزه صفوف شما را فشرده کرده و با صبوری و انعطاف‌های لازم، از انشعاب زودرس و غیرضروری و زبان‌بار بپرهیز کنید! سازمان ما که با نگرانی مباحثات شما را دنبال می‌کند، کاملاً آماده است که از هر امکان مساعدی که فراهم شود، برای کمک به حصول توافق میان شما و در صورت لزوم، فراهم آوردن تضمین‌های لازم برای اجرای این توافقات، از تمامی امکانات خود استفاده کند.

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
اول شهریور ۱۳۷۹-۱۲۲ گوست ۲۰۰۰

به سوسیالیست‌های ایران در باره اوضاع کشور برهان در صفحه ۲

رئیس جمهور مستاصلی که مقاومت می‌کند آرژنگ بامشاد در صفحه ۲

مانور مرگ در دوران پس از جنگ سرد! داریوش ارجمندی در صفحه ۴

مراسم خاک‌سپاری احمدشاملو چگونه برگزار شد؟ در صفحه ۴

محمدرضا شالگونی

پس از ۲۹ بهمن ۷۸ و پیروزی بی‌سابقه اصلاح‌طلبان حکومتی در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، وضع آن‌ها دائماً دشوارتر شده است. در این مدت تقریباً همه مطبوعات وابسته به آن‌ها ترقیف شده‌اند، برجسته‌ترین روزنامه‌نگاران شان به زندان افتاده‌اند، پرونده قتل‌های زنجیره‌ای - که عملاً به آزمونی برای سنجش تحقق‌پذیری شعار قانون‌گرایی آن‌ها تبدیل شده بود - آشکارا ماست‌مالی شده است، محاکمه حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه، با تبرئه متهمان آن جنایت وحشیانه پایان یافته است، محاکمه سوخصدکنندگان به جان سعید حجازیان - که مهمترین نظریه‌پرداز اصلاح‌طلبان حکومتی محسوب می‌شود - عملاً با دهن‌کجی به قربانی و پشت‌گرمی دادن به آسران و سازمان‌دهندگان سوخصد، حل و فصل شده است، با دستور قلدردمآبانه و فوق‌قانونی خامنه‌ای، مجلس ششم از پرداختن به اصلاح قانون مطبوعات منع شده است، و اکنون اعضای شورای نگهبان علناً شروع کرده‌اند به تهدید نمایندگان مجلس و زمینه‌چینی برای برکناری نمایندگان نامطلوب.

این درماندگی در اوج پیروزی‌های انتخاباتی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ اگر به دو نکته اساسی بی‌اعتنایی نکنیم، معمای در کار نیست. اولین نکته اساسی این است که جمهوری اسلامی، برخلاف ادعا و آرزوهای اصلاح‌طلبان حکومتی - و نیز بخش بزرگی از اصلاح‌طلبان غیرحکومتی - اصلاً جمهوری نیست، بلکه یک نظام استبدادی است که غیرموروثی و غیرفردی بودن رهبری آن، واقعیت استبدادی آن را برای اذهان ساده‌لوح و ظاهربین کم‌رنگ می‌سازد. حقیقت این است که در این حکومت، قدرت واقعی در دست نهادهایی است که با فرمان‌های ولی فقیه کار می‌کنند و زیر هدایت مستقیم او قرار دارند، نهادهایی که مجموعه آن‌ها را می‌توانیم دستگاه ولایت فقیه بنامیم. و اختیارات قانونی ولی فقیه، عملاً چنان نامحدود و غیرقابل‌تعریف است که از او یک قدرت فراقانونی می‌سازد. این روزها، در میان قانون‌گرایان، مُد شده که به مجلس خبرگان و انتخابی بودن ولی فقیه اشاره می‌کنند و آن‌را دلیلی بر جمهوریت نظام می‌دانند. اما حقیقت این است که

بقیه در صفحه ۲

دنباله از صفحه ۱ آن‌ها با الغاء حق رأی...

مجلس خبرگان و اختیارات آن در عزل و نصب ولی فقیه، و در یک کلام، انتخابی بودن ولی فقیه از طرف جمعی که باید آن را صافیای قدرت بنامیم، خصلت استبدادی رژیم را جان سخت تر، نامنعطف تر و فاسدکننده تر می‌سازد. برخلاف تصور شایع، استبداد جمعی و غیرموروثی معمولاً بدتر از استبداد فردی و موروثی است. زیر در استبداد فردی موروثی، «سلطان» برای قابل‌دوام‌تر کردن سلطنت‌اش، گاهی به جلب قلوب رعایای‌اش متوسل می‌شود، در حالی که در استبداد جمعی و غیرموروثی، حتی چنین کاری نمی‌تواند به آسانی پیش برود. تجربه خود جمهوری اسلامی در این زمینه کاملاً گویاست. کافی است نحوه اعمال استبداد فقیه را در دوره خمینی و خامنه‌ای مقایسه کنیم: در دوره خمینی که از مجلس خبرگان رهبری خبری نبود و بازخواست از رهبر عملاً غیرقابل تصور بود، آیا تظاهر به جمهوریت و اعتناء به «میزان» بودن «رأی ملت» آشکارا چشم‌گیرتر از امروز نبود؟ در هر حال، در جمهوری اسلامی، کانون قدرت سیاسی اساساً دستگاه ولایت فقیه است و کنترل آن از طرف نهادهای منتخب، نه تنها به لحاظ عملی، بلکه به لحاظ قانونی نیز ناممکن است. برعکس، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، اعتبار تمام نهادهای منتخب، مشروط به تبعیت آن‌ها از دستگاه ولایت است و کنترل همه آن‌ها از طرف ولی فقیه، نه تنها عملاً آسان، بلکه هم چنین، کاملاً قانونی است. در جمهوری اسلامی وظیفه نهادهای انتخابی این است که اولاً- پوششی دور دستگاه ولایت ایجاد کنند و نقش استبدادی آن‌را کم‌رنگ‌تر نشان بدهند و تا حد امکان، از رویارویی مردم با ولی فقیه جلوگیری کنند، ثانیاً- رابطه درونی «خودی»های رژیم را تنظیم کنند و اختلافات و مناقشات میان بخش‌های مختلف حامیان رژیم را حل و فصل کنند. بنابراین، هرچند نهادهای انتخابی همیشه محل کشاکش و چانه‌زنی جدی و پرسروصدا میان «خودی»هاست، ولی قدرت واقعی در دست نهادهای غیرانتخابی ست. و پویایی استبداد و کشش گریزناپذیر آن به سمت فشرده‌تر شدن، باعث می‌شود که دایره «خودی»ها نیز دائماً محدودتر گردد.

اما دومین نکته اساسی درباره درماندگی اصلاح طلبان حکومتی این است که آن‌ها با استفاده از برانگیختگی مردم علیه استبداد توانسته‌اند به نهادهای انتخابی (ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، و شوراهای محلی) دست یابند. بنابراین اولاً- زیر فشار دائماً فزاینده مردم قرار دارند و مردم از آن‌ها هم چون سپری برای مقابله با ولایت فقیه استفاده می‌کنند. و ثانیاً- درست به همین دلیل، هرچه بیشتر، زیر فشار دستگاه ولایت قرار می‌گیرند

و این باعث می‌شود که نهادهای انتخابی بیش از پیش از طرف دستگاه ولایت تحت کنترل همه جانبه قرار بگیرند و کارکردهای شان عملاً بی‌معنا تر گردد.

به این ترتیب، هرچه بحران عمومی جمهوری اسلامی عمق می‌یابد و برانگیختگی مردم علیه آن گسترده‌تر و تندتر می‌شود، خصلت استبدادی رژیم عریان‌تر و عریان‌تر می‌گردد و این نمی‌تواند به بی‌معنا شدن هر چه بیشتر نهادهای انتخابی رژیم نیانجامد. زیرا- همان‌طور که اشاره کردم- وظیفه اصلی این نهادها پوشاندن استبداد ولایتی در پشت هاله‌ای از توهم به جمهوریت بوده است. در حالی که اکنون مردم نه تنها خصلت استبدادی ولایت فقیه را به روشنی دریافته‌اند و آن‌را تحمل‌ناپذیر می‌یابند، بلکه سعی می‌کنند برای سازمان‌دهی خود، از تناقض جمهوریت و ولایت بهره‌برداری کنند. در چنین شرایطی موجودیت ولایت فقیه به شرطی قابل دوام خواهد بود که جمهوریت کاملاً کنار گذاشته شود و همه سکوهای پرش «قانونی» از دست مردم گرفته شوند. در شرایطی که هر انتخابی، آشکارا به فراندگی علیه ولایت فقیه تبدیل می‌شود، دستگاه ولایت ناگزیر می‌شود هر نوع فرصت ابراز نظر حتی «قانونی» را از دست مردم بگیرد. اکنون دستگاه ولایت با الغاء حق رأی عمومی فقط یک قدم فاصله دارد. ممکن است آن‌ها جرأت نکنند رسماً حق رأی عمومی را ملغفا کنند، ولی مسلماً سعی می‌کنند آن‌را به‌طور کاملاً مؤثر بی‌معنا سازند. در این اوضاع و احوال که هم مردم، هرچه بیشتر به مبارزات فراقانونی روی می‌آورند و هم دستگاه ولایت هرنوع پوشش «قانونی» را مزاحم و دست‌وپاگیر می‌یابد، اصلاح طلبی به درماندگی در بن بست نهایی خود کشیده می‌شود. و گرایش‌های مختلف اصلاح طلبان (حکومتی و غیرحکومتی) ناگزیر می‌شوند میدان را برای رویارویی‌های مستقیم و سرنوشت‌ساز میان مردم و ولایت فقیه خالی کنند و هر کدام، بسته به اعتقادات و منافع‌شان، با یکی از دو اردوی اصلی درگیری همسو شوند. مردم دیگر نمی‌توانند و نباید به شعار «حاکمیت قانون» و اصلاح طلبی امید داشته باشند، اما آن‌ها ناگزیرند در جنگ و گریز با دستگاه ولایت، از تمامی تناقضات رژیم بهره‌برداری کنند و از هر فرصت و امکانی (هرقدر کوچک) برای گسترش پیکارهای براندازی استفاده کنند. و البته، یکی از این فرصت‌ها، هنوز هم، بهره‌برداری هر چه بیشتر از تناقض میان نهادهای انتخابی جمهوری اسلامی (و در رأس آن‌ها مجلس شورای اسلامی) و دستگاه ولایت است. تا می‌توان، باید در اردوی حکومتیان آشفته‌گی ایجاد کرد. هنوز هم امکان ایجاد اراده واحد در اردوی حکومتیان، بزرگ‌ترین خطری است که در مقابل جنبش ضداستبدادی مردم ایران قرار دارد.

رئیس جمهور مستأصلی که

مقاومت می‌کند

ارژنگ بامشاد

محمدخانی، در یک گفتگوی مطبوعاتی با فریدون وردی‌نژاد مدیرعامل ایرنا، رحمانی‌فضلی معاون سیاسی صداوسیما و ابوالفضل فاتح رئیس ایرنا، در روز دوشنبه ۳۱ مرداد ۹۵ پرده از قدرقدرتی دستگاه ولایت و سهم ناچیز خودش در قدرت برداشت. در گفت‌وگوی طولانی که برای پخش از صداوسیما به دفتر ولی فقیه فرستاده شد تا پس از تأیید پخش گردد، چندین پیام مهم وجود دارد:

اول- نحوه پخش گفت‌وگوی خاتمی نشان داد که او به عنوان رئیس جمهور یک کشور، حتی از این حق و قدرت برخوردار نیست که مصاحبه‌ای مستقیم و بدون سانسور انجام دهد. آن‌هم در کشوری که گردانندگان دستگاه ولایت و تئوریزه‌کنندگان خشونت و تروریسم دولتی هر هفته از تریبون‌های نماز جمعه هر چه می‌خواهند می‌گویند و این سخنان بدون کم و کاست از صداوسیما ولایت بطور مکرر پخش می‌شود. بر این نکته باید تعطیلی بیش از ۲۰ روزنامه و نشریه اصلاح طلب را افزود که خاتمی در مورد عدم حضورشان در این گفت‌وگوی مطبوعاتی گفت: «قرار بود که در هفته دولت یک مصاحبه وسیع‌تری داشته باشم، منتهی واقعیت آن این است که در موقعیت فعلی ترجیح دادم که مصاحبه در حد محدودتری باشد. چون وضعیتی که امروز مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی ما دارد، وضعیت راضی‌کننده‌ای نیست».

دوم- خاتمی در مصاحبه‌اش نشان داد که از قدرت ناچیزی در ساختار قدرت جمهوری اسلامی برخوردار است و نمی‌تواند هیچ کاری را از پیش ببرد. و این دستگاه ولایت است که در هر مورد تصمیم می‌گیرد و حتی او را مجبور به سکوت می‌کند. او در این رابطه به مسئله‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و جنایت کوی دانشگاه اشاره کرد و در چندین مورد این موضوع را به شکلی دیپلماتیک اما آشکارا بیان داشت. و تأکید کرد: «در بسیاری وظایفی که هست، گاهی سبب می‌شود که مثلاً وسیله‌ی اجرایش در دست رئیس جمهور نباشد، مثلاً در مملکت نامانی ایجاد می‌شود و یک مشکلی پیش آید، اگر بین دولت و نیروی انتظامی و دستگاه امنیتی و دستگاه قضائی که این‌ها با هم دیگر باید کار کنند، ناهماهنگی باشد، مسئله پیش نمی‌رود». و با اضافه کرد که در مقام ناظر اجرای قانون اساسی «بنده ده‌ها مورد تذکر دادم، هم به مسائل اقتصادی و هم مسائل قضایی، هم مسائل امنیتی و پیگیری‌های مختلفی که باید بشود، اما این‌ها در حد تذکر باقی می‌ماند». خاتمی موضوع عدم قدرت لازم رئیس جمهوری را بویژه در مورد قتل‌های زنجیره‌ای به شکل برجسته‌ای بیان داشت وقتی که گفت با تهدید توانسته است کمیته تحقیق قتل‌ها را تشکیل دهد اما در این مورد نیز با شکست مواجه شد. او در این زمینه گفت: «این‌که می‌گویند هیأت رئیس جمهور، این هیأت رئیس جمهور بیش از هفت، هشت روز وجود نداشت. وقتی معلوم شد که دست‌اندرکاران این قتل‌ها چه کسانی بودند، کار پیگیری و گذار شد به سازمان قضایی نیروهای مسلح و دیگر هیاتی از ریاست جمهوری وجود نداشت. حتی بنده چند دفعه آمدم اعلام کنم که دیگر هیاتی نیست، خود دوستان و دست‌اندرکاران می‌گفتند حالا نگوئید، اعلام نکنید، به مراحل همین‌طور باشد ولی هیچ‌گونه دخالتی نداشته نه در قوه قضائیه، نه جای دیگر. و بنده خیلی در جریان نبودم».

سوم- خاتمی در این مصاحبه به گونه‌ای ظریف طرح کرد که دستگاه ولایت از او می‌خواهد که استعفاء بدهد. او به صورتی روشن بیان داشت که حتی به عنوان مسئول امنیت کشور و مجری تصمیمات جمعی شورای عالی امنیت ملی از هیچ قدرتی برخوردار نیست

به سوسیالیست‌های ایران در بارهٔ اوضاع کشور «بخش اول» برهان

کارگران، زنان، جوانان و روشن فکران سوسیالیست ایران!

اصلاح طلبان حکومتی، با فتح مجلس شورای اسلامی، آخرین نهاد حکومتی را که می‌شد با انتخابات و از راه قانونی تسخیر کرد، بدست آوردند. اما همان‌طور که می‌بینید، حاصل این «پیروزی» آن است که نه فقط دیگر نمی‌توانند در جهت تسخیر دیگر نهادهای حکومتی قدمی به پیش بردارند، بلکه با تکیه بر نهادهای فتح شده، قدرت آن‌را ندارند که در برابر یورش همه‌جانبه جناح مقابل بایستند و حتی جلو تعطیلی یک روزنامه را بگیرند! مجلس قانون گذاری شان، با یک «حکم حکومتی» از طرف ولی فقیه، به نهادی بی‌قدرت و فاقد اختیار تبدیل می‌شود که توان و جرأت اصلاح یک قانون مصوب

دنباله از صفحه رئیس جمهور مستأصلی که ...

و تصمیماتش توسط قوه قضائیه و دیگر نهادهای وابسته به رهبر کان لم یکن اعلام می‌شود و او را متهم می‌کنند که بدلیل ناتوانی خوب است استعفاء بدهد. اما در مقابل این درخواست گفت: «چون یک مصالح دیگری هم داریم، من فکر می‌کنم کارهایم را انجام دادم. البته یک حق دیگر هم دارم و آن استعفاءست که استعفاء نخواهم داد».

شاید بتوان گفت این نکته، مهم‌ترین پیام خاتمی در این گفت‌وگوی مطبوعاتی‌اش می‌باشد. نمونه‌های فراوان کارشکنی‌های دستگاه ولایت که چندین موردش را خود او بیان کرد و مجموعه تلاش‌های دستگاه ولایت برای حذف مطبوعات دوم خرداد، دستگیری روزنامه نگاران و حالا تلاش برای مطیع کردن مجلس شورای اسلامی، تردیدی باقی نمی‌گذارد که سیاست تمامیت خواهان وادار کردن محمدخاتمی به استعفاء است. زیرا با خارج شدن مجلس از دست تمامیت خواهان دیگر امکان قانونی کنار گذاشتن او وجود ندارد. و با بالا گرفتن این فشارها، خاتمی صراحتاً، از قبول استعفاء سر باز زده است. و این بیان گر مقاومت رئیس جمهوری‌ای است که در چپ‌روی دستگاه مافیایی قدرت ولی فقیه و تناقض پلاتنوم قانون‌گرایی خویش گرفتار آمده است. این مقاومت باید که ارج گذاشته شود زیرا کنار رفتن او و خالی کردن جا برای یک‌دست شدن ساختار قدرت جمهوری اسلامی، زمینه تمرکز نیرو برای سرکوب جنبش مردمی را به شدت بالا می‌برد. حضور خاتمی بعنوان رئیس قوه مجریه، علیرغم ناتوانی‌هایش و وجود یک مجلس ناهم‌خوان دستگاه ولایت، دو عنصری است که می‌تواند مانع به کار افتادن تمامی ظرفیت تخریبی دستگاه جنایت‌کار ولایت شود.

چهارم- خاتمی هم چنان در این گفت‌وگوی مطبوعاتی بر رعایت قانون تأکید کرد. اما از این واقعیت ظرفه می‌رفت که بر این حقیقت تأکید کند که قدرت ولی فقیه و دستگاه ولایت در قانون اساسی جمهوری اسلامی تضمین شده است و نهادهای تحت امر رهبر رژیم نیز در حال حاضر تلاش می‌کنند با تفسیر ویژه خود از قانون اساسی که حق تفسیر آن‌را نیز به شورای نگهبان منتصب رهبر داده است، به اقدامات خود پوشش «قانونی» دهند. مصاحبه خاتمی نشان داد که قانون‌گرایی او به بن بست رسیده و این بن بست پس از سه سال تلاش از زبان تئوریزه کننده پلاتنوم قانون‌گرایی، به شکل آشکاری بیان شده است.

خود مجلس را نیز ندارد! اصلاح طلبان حکومتی با تسخیر نهادهای انتخابی حکومت، به انتهای پیشروی قانونی خود رسیده‌اند، زیرا قدرت اصلی و واقعی حکومت در دست نهادهایی است که نه با انتخابات و از راه قانونی می‌توان تسخیرشان کرد، و نه می‌توان آنان را مقید به قانون ساخت: شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، مجلس خبرگان رهبری، خود مقام رهبری، و ده‌ها نهاد و باند و شبکه رسمی و غیررسمی تحت امر آن‌ها. جریان اصلاح طلبی حکومتی به بن بست استراتژیک رسیده و به محاصرهٔ گازانبوری نهادهای واقعی قدرت درآمده است. جناح تمامیت خواه رژیم، در تلاش است که با توسل به هر وسیله‌ای، جامعه را به اوضاع قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ بازگرداند، و این در حالی است که اصلاح طلبان حکومتی، خود، قدرت سد کردن این تعرض را ندارند و مردم را هم به سکون و نظاره‌گری فرامی‌خوانند. حاصل، این است که جناح تمامیت خواه، بدون مشاهدهٔ مقاومتی مؤثر در برابر خود، در تنگ‌تر کردن حلقهٔ محاصره بر گرد اصلاح طلبان و بستن کامل فضای جامعه، هر روز جری‌تر می‌شود و شتاب بیشتری می‌گیرد.

در چنین شرایطی، دیگر نباید به تکرار این حقایق کلی اکتفا کرد که: مردم از آن جناح بیزار، و از این جناح سرخورده شده‌اند، مردم این رژیم را نمی‌خواهند، مردم باید به اقدامات مستقل فراقانونی روی بیاورند، و غیره. اوضاع کنونی، سئوالات دیگری را به پیش آورده است که باید به آن‌ها فکر کرد: چرا مردم برای عقب‌راندن تهاجم جناح فاشیست رژیم بپا نمی‌خیزند؟ چرا واکنش مردم در برابر این یورش‌ها، با دعوت اصلاح طلبان حکومتی به سکون و نظاره‌گری انطباق بیشتری دارد؟ آیا مردم از آنان شنوائی دارند، یا برای اجابت دعوت به اقدامات مستقل فراقانونی، بقدر لازم مجهز و آماده نیستند؟ آیا مردم در طی سه سال کمک به اصلاح طلبان حکومتی، متقابلاً کمترین کمکی از آنان برای بدست آوردن امکانات و ابزارهای مقاومت دریافت کرده‌اند تا امروز آمادهٔ دست‌زدن به اقدامات مستقل فراقانونی باشند؟ و اصلاً آیا روی آوردن مردم به اقدامات مستقل فراقانونی، به خودی خود حلال مشکلات جنبش توده‌ای و پاسخ‌گوی نیازهای آن خواهد بود؟

فراقانونی عمل کردن، شکل اقدام است، اما خود این اقدامات چه باید باشند یا می‌توانند باشند؟ ساده‌ترین اقدام مستقل و فراقانونی، که توده‌ای هم باشد، شورش است. شورش می‌تواند واکنش مردم ناممید و مستأصلی باشد که نه دیگر می‌توانند اوضاع را تحمل کنند، و نه می‌دانند چه باید بکنند، یا برای آن‌چه باید کرد، مجهز و آماده‌اند. درست به همین دلیل، شورش یک اقدام کور است که نه می‌داند چه باید بکند، و نه به امکانات و ملزومات پیروزی مجهز است - هرچند یک اقدام مستقل و

فراقانونی هم هست.

آن چه امروزه مسئلهٔ اصلی و مرکزی جنبش توده‌ای است، نه ابراز مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی و توسل به اشکال فراقانونی بیان این مخالفت، بلکه مسئلهٔ رهبری این جنبش است. هیچ انقلابی در تاریخ، بدون رهبری اتفاق نیافتاده و هیچ خیزشی بدون رهبری، چیزی فراتر از یک شورش کور نبوده و به جایی نرسیده است. با به بن‌بست رسیدن جنبش اصلاح طلبی، جنبش ناراضی و اعتراضی مردم که به واسطهٔ آن ابراز وجود می‌کرد، دچار سرگشتگی و بلا تکلیفی شده است. انکار این واقعیت و مداحی‌های احساساتی در بارهٔ این‌که حالا دیگر کافی است مردم مستقلاً به پا خیزند و با اقدامات فراقانونی، رژیم را بیاندازند، فقط چشم‌بستن به مسئلهٔ واقعی جنبش توده‌ای، یعنی مسئلهٔ رهبری است.

با روالی که اوضاع سیاسی و اجتماعی در ایران دارد، از سه حال خارج نیست: یا جنبش توده‌ای در انتظار معجزات قانونی اصلاح طلبان و خاتمی، زمین گیر می‌شود و زیر فشار و سرکوب جناح فاشیست حکومت از پا در می‌آید، یا با شورش‌های پراکندهٔ استیصالی و کور، سرکوب می‌شود، و یا رهبری پیدا می‌کند و به سمت مشخصی می‌رود. هیچ یک از این سه حالت، نه ناممکن‌اند و نه مقدر. تحقق یا عدم تحقق هر یک از این حالات، به بازیگری بازیگران صحنهٔ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران وابسته است.

چرا مسئلهٔ مبرم و مرکزی جنبش مردم ایران مسئلهٔ رهبری است؟ چون که مطالبات و مبارزات اقشار مختلف مردم باید سازماندهی شوند؛ حلقه‌های متعدد این مبارزات به یکدیگر متصل شوند؛ این مبارزات متنوع و مختلف از لحاظ مضمون و شکل، با یکدیگر هم‌آهنگ شوند؛ از پراکندگی و گه‌گاهی بودن درآیند و استمرار و تداوم پیدا کنند؛ همهٔ آن‌ها ضمن تشکیل دادن اجزای یک حرکت سراسری، به سوی هدف معینی نشانه روند؛ و نیز مردم در برابر حرکت خود افقی داشته باشند و بدانند برای چه می‌زنند و به کجا قرار است برسند؟ همهٔ اینها، کمبودهای اساسی و مبرم جنبش توده‌ای فعلی در ایران‌اند. توده‌های مردم ایران در مبارزات خود برای خلاصی از رژیم جمهوری اسلامی متأسفانه از هرگونه عنصر سازمان‌گر، هماهنگ‌کننده و جهت‌دهنده محرومند و نیز عموماً هیچ چشم‌اندازی از فردای سرنگونی این رژیم و تصور درستی از افق مبارزات خود ندارند. مجموعهٔ این کمبودها، چیزی جز خلاء رهبری نیست، و این خلاء بزرگترین خطری است که جنبش مردم را تهدید می‌کند. یا این خلاء پر می‌شود، و یا فرجام شوم به تقدیر این جنبش تبدیل خواهد شد. اما وقتی مسئلهٔ رهبری جنبش مطرح می‌شود،

بقیه در صفحه ۴

مراسم خاک‌سپاری احمدشاملو

چگونه برگزار شد؟

قرار بود ساعت ۹ صبح برای تشییع جنازه احمدشاملو، شاعر نامدار، جلو بیمارستان ایران مهر تهران در روز پنج‌شنبه ۱۲ مرداد ۷۹، جمع شویم. جلوی بیمارستان، مملو از جمعیت بود و تا چشم کار می‌کرد انبوه جمعیت دیده می‌شد. جمعیتی که بخش اعظم آنان را جوانان تشکیل می‌دادند و غمی بزرگ در دل داشت و این غم را از چهره‌های تک‌تک آن‌ها می‌شد خواند. یک سر جمعیت در شمال بیمارستان ایران مهر واقع در خیابان شریعتی و سر دیگر جمعیت به اتوبان همت می‌رسید. جمعیت حاضر بیش از یک‌صدهزار نفر تخمین زده می‌شد. بعضی از افراد عکس‌های بزرگ‌شده و پوست‌های شاملو را با خود حمل می‌کردند. عکس‌ها و پوست‌های که هرکدام دوره‌ای از زندگی سراسر تلاش و مبارزه‌ی او را ترسیم می‌کردند. بسیاری از شعرهای شاملو نوشته شده بر روی مقوا در دست دوستدارانش به چشم می‌خورد. شعرهایی چون «اشک رازی است / لیخنه رازی است / یا > من درد مشترک / مرا فریاد کن /<. شاخه‌های گل رز، میخک، داودی، گلایل و... در دست بسیاری از کودکان، جوانان، زنان و مردان، گلستانی دیدنی ساخته بود که عکس‌های شاملو در این گلستان جلوه خاصی داشت. در طی مسیر، جوانان عاشق شاملو را می‌شد دید که دسته‌جمعی شعرها و سروده‌های او را یک‌صدا و با شوری جوانانه و با غمی جان‌گناه می‌خواندند. برای این که نظم رعایت شود، روی مقواهایی نوشته شده بود ۱۲۰ آتوبوس منتظران است، عجله نکنید! بسیاری به طور خودجوش سرود ای ایران! ای مرز پرگهر... را می‌خواندند. بعد از حرکت آتوبوس‌ها، و اتومبیل‌های شخصی، بخش وسیعی از جمعیت را می‌شد دید که موفق به پیدا کردن وسیله نقلیه‌ای برای رفتن به امام‌زاده طاهر نشده بودند. تمامی آتوبوس‌های پر شده بود و جمعیت وسیعی سر پا ایستاده بودند. در آتوبوس‌ها هم شعرهای شاملو را بسیاری از افراد می‌خواندند. بر مزار شاملو در امام‌زاده طاهر انبوه جمعیت موج می‌زد و علیرغم گرمای شدید و بدون هیچ امکاناتی، افراد سراپا گوش بودند تا حرف‌های سخن‌رانان را بشنوند. از بلندگو اعلام شد که آیدا، جواد مجابی، سیمین بهبهانی، فریبرز رئیس‌دانا، خسرویارسا، فرشته‌ساری و ... سخن‌رانی خواهند داشت. سیمین بهبهانی در وقت سخن‌رانی خود، شعری را که برای شاملو سروده بود، با حالتی حزن‌انگیز خواند. هر یک از سخن‌رانان به گوشه‌هایی از زندگی و کار شاملو پرداختند. آیدا در سخنانی کوتاه، از حضور گسترده‌ی جمعیت عزادار، سپاس‌گزاری کرد. بعد از پایان مراسم عده‌ای از جوانان روی خاک شاملو، شاعر محبوب خود، افتاده و های‌های می‌گریستند. در مسیر بازگشت نیز هم چنان شعرهای شاملو را در آتوبوس‌ها بطور دسته‌جمعی می‌خواندند. و هم چنین سرودهای انقلابی، از جمله سرود شراره‌های آفتاب را.

دنباله از صفحه ۳ به سوسیالیست‌های ایران ...

این مسئله خود را بصورت مسئله مهم دیگری نشان می‌دهد و آن این که رهبری کدام جریان؟ گفتن ندارد که سرنوشت جنبش توده‌ای را نه فقط بود و نبود رهبری، بلکه ماهیت سیاسی و اجتماعی رهبری تعیین می‌کند. همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون تلاش می‌کنند که رهبری جنبش مردم را بدست آورند - از جناح‌های خود رژیم گرفته تا انواع اپوزیسیون‌های درونی و بیرونی آن-، این که کدامیک موفق شوند، به عوامل بسیاری بستگی دارد، اما معلوم است که جریانی که در این راه تلاش نکند، قطعاً شانس نخواهد داشت.

راه حل ما برای پر کردن خلاء رهبری جنبش مردم ایران چیست؟ سوسیالیست‌های ایران چه زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، چه شانس برای رهبری جنبش توده‌ای دارند؟ برای تلاش در این راه چه‌ها باید کرد؟ رهبری سوسیالیستی مبارزات مردم ایران چه مشخصاتی باید داشته باشد؟ این‌ها موضوعاتی هستند که درباره آن‌ها سخن خواهیم گفت. ۳۰ مرداد ۱۳۷۹ ادامه دارد.

مانور مرگ در دوران پس از جنگ سرد! داریوش ارجمندی

زیردریایی اتمی «کورسک» روز شنبه ۱۲ اگوست ۲۰۰۰ بدلیل نامعلومی به قعر دریا سقوط کرد. با گذشت ده روز از وقوع این سانحه، اکنون روشن شده است که ملوانان این زیردریایی، همگی بطرز دلخراشی جان خود را از دست داده‌اند. این همه درحالی‌است که رسانه‌های گروهی در غرب، همدل با رهبران سیاسی غربی بیش از هر چیز نگران آینده سیاسی «ولادیمیر پوتین» رئیس‌جمهور روسیه می‌باشند. پوتین بدلیل بی‌عملی و عکس‌العمل بی‌تفاوت و کُند خود در برابر مرگ دل‌خراش خدمه زیردریایی، سخت مورد انتقاد افکار عمومی روسیه قرار گرفته‌است. او درست در شرایطی که چشمان نگران همه مردم روسیه به سوی او جلب شده بود، ترجیح داد بجای حضور در محل کار خود و کنترل روند تلاش برای نجات جان خدمه زیردریایی، به حمام آفتاب خود ادامه دهد. و درست همین بی‌توجهی به افکار عمومی، از سوی پوتین است که مشاوران غربی وی را نگران آینده سیاسی او کرده‌است. از سوی دیگر سیاست اطلاع‌رسانی وزارت دفاع روسیه و مخالفتش با درخواست فوری کمک از کشورهای پیمان ناتو، که ناظر مانور سه‌روزه‌ی این زیردریایی بودند و سقوط آن‌را به قعر دریا از روز اول دریافتند، نیز افکار عمومی روسیه و کشورهای غربی را به شدت برانگیخته‌است. و این واقعیت را علنی‌تر کرده است که دیوارهای بی‌اعتمادی میان روسیه و کشورهای پیمان ناتو هم چنان پابرجاست. دیوارهای بی‌اعتمادی‌ای که مانع از تلاش مشترک برای نجات جان ۱۱۸ انسان در قعر دریا شد. بی‌اعتمادی‌ای که غرور یک ابرقدرت در حال اضمحلال و شکست خورده، و لجاجت کشورهای رقیب‌اش، آن‌را تشدید می‌کند.

اکنون قریب به یک دهه از پایان رسمی جنگ سرد می‌گذرد. با پایان گرفتن رسمی جنگ سرد و انحلال پیمان نظامی ورشو، بسیاری امید داشتند که مسابقه تسلیحاتی و خطرات ناشی از آن نیز به خاموشی گراید و صنایع تسلیحاتی جهان این بار در خدمت تولید محصولات قرار گیرند که فی‌الواقع جامعه بشری به آن نیازمند است. این امید بزودی به یأس مبدل شد چرا که جهان پس از پایان جنگ سرد هم چنان شاهد رشد روزافزون مسابقات تسلیحاتی به بهای جان انسان‌های بی‌گناه، فقر و فلاکت توده‌های میلیونی و نابودی محیط زیست می‌باشد. جنگ‌های کوچک و بزرگ در گوشه و کنار جهان براه انداخته می‌شوند تا صاحبان صنایع تسلیحاتی قادر باشند با به‌آزمایش گذاردن کارآمدی سلاح‌های خود، به بازاریابی برای تولیدات خود بپردازند. پیمان نظامی ناتو، علی‌رغم از میان رفتن دلیل وجودی‌اش، نه تنها منحل نشده، بلکه روز بروز بر ابعاد دهشتناک و مرگ‌آفرین خود می‌افزاید. در اروپای غربی، هم پیمانان نظامی و استراتژیک آمریکا در پیمان ناتو، مشغول ایجاد ارتش غول‌آسای خودی هستند. در شرق اروپا و بطور مشخص روسیه، اگرچه امروزه هم چون غرب ایدئولوژی بازار آزاد حکم فرماست، اما با این حال، تلاش حکومتیان و مافیای قدرت برای حفظ موقعیت برتر نظامی خود به بهای فقر و گرسنگی اتباع این کشور ادامه دارد. حال جای این پرسش باقی‌ست که آیا برآستی می‌توان از پایان جنگ سرد صحبتی به میان آورد؟ چگونه می‌توان جامعه بشری را به صلح جهانی رهنمون شد؟ این‌ها نمونه‌ای از سؤال‌ها و موضوعاتی‌ست که این روزها و به دنبال مرگ دردناک ۱۱۸ ملوان یک زیردریایی روسی در اعماق دریای «بَرِتْس» ذهن بسیاری از مردم جهان را بخود مشغول داشته است.

و اما نکته دیگری که در میان فعالان محیط زیست نگرانی بسیاری برانگیخته، خطرات ناشی از انفجار احتمالی راکتور اتمی این زیردریایی و تبعات آن می‌باشد. «میلس بوهر» متخصص امور اتمی روسیه خطر وقوع این انفجار را چندان غیرمحتمل نمی‌داند و اعلام می‌کند که در صورتی که ملوانان زیردریایی فرصت از کار انداختن موتور آن‌را پیدا نکرده بوده باشند، باید در انتظار وقوع یک سلسله انفجارات اتمی در قعر دریا بود. چنان‌چه این انفجارها بوقوع بپیوندند، خطر رها شدن مواد رادیواکتیو هم چون پلوتونیوم، کِسیوم و اورانیوم وجود دارد که به معنای نابودی حیات موجودات آبی در دریای بَرِتْس خواهد بود. این فاجعه علاوه بر این تأثیرات غیرقابل جبرانی بر کل محیط زیست و وضعیت اقتصادی بسیاری از ساکنان کشورهای حوزه دریای بَرِتْس که از طریق ماهیگیری امرار معاش می‌کنند، خواهد گذاشت. این‌ها خطراتی‌ست که «ویلیام پدن» یکی از فعالان سازمان گرین پیس نیز بر آن‌ها تأکید می‌کند. البته هنوز از چند و چون وضعیت راکتور اتمی زیردریایی کورسک اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما به هر رو حتی اگر ماجرای غرق شدن زیردریایی کورسک تنها با همان ۱۱۸ قربانی تاکنونی آن به پایان برسد، باید گفت که اولاً- حتی در همین حد هم یک فاجعه غیرقابل قبول است و دوماً- تا زمانی که دولت‌های سرمایه‌داری در گوشه و کنار جهان به بازی مرگبار خود ادامه می‌دهند، خطر بالقوه وقوع دوباره و چند باره این فجایع، و چه بسا این بار در ابعاد بسیار وسیع‌تر، همواره وجود خواهد داشت. واقعیت این است که قدرت‌های سرمایه‌داری حاکم بر نظم نوین جهانی، برای حفظ و گسترش حوزه غارت خود به صنایع و تولیدات نظامی خود نیازمند هستند و پایان جنگ سرد را تنها باید آغاز دور نوبتی از رقابت‌های نظامی در میان بلوک‌های سرمایه‌داری دانست که قربانیان بازم بیشتر بر جای خواهد گذاشت. صلح واقعی و پایدار در جهان، تنها با نابودی این نظام ضدانسانی به نیروی توده‌های متشکل، امکان به حقیقت پیوستن خواهد داشت.